

در باره‌ی سرشت اوضاع سیاسی حاضر و وظایف ما

۱) عصیان بزرگ مردم کشور ما علیه کودتای انتخاباتی تمامیت‌گرایان حاکم را بی‌تردید باید مهم‌ترین رخداد سیاسی سی سال گذشته به‌شمار آورد. این جنبش اعتراضی باشکوه حتا در صورت عقب‌نشینی یا مهار آن توسط حاکمان، پی‌آمدهای پردامنه‌ای را در حیات سیاسی و اجتماعی کشور ما بر خواهد انگیزد، و بازگشت به شرایط پیش از ۲۲ خرداد را ناممکن خواهد کرد. شرکت خیره‌کننده‌ی مردم در دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری و رای‌اعتراضی آن‌ها علیه وضع موجود پی‌آمد بی‌واسطه‌ی چهار سال سیاست و عمل‌کرد ویرانگر و تبه‌کارانه‌ی رژیم اسلامی در دوره‌ی احمدی‌نژاد بوده است. خشم انباشته‌ی مردم علیه احمدی‌نژاد، همچون نماد وضع موجود، و هوشیاری و حساسیت آن‌ها نسبت به عزم رژیم برای بیرون آوردن دوباره‌ی او از صندوق‌های رای، برانگیختگی مردم را در سطح بی‌سابقه‌ای دامن زد.

۲) اکثریت عظیم تحریم‌کنندگان انتخابات سال ۸۴ در کنار هواخواهان اصلاحات، در شرایط فقدان هر گونه بدیل مترقی و در چارچوب انتخاب‌های موجود، اعتراض خود را به شرایط حاکم از مجرای شکاف دهان گشوده در میان بالایی‌ها بیان نمودند. استفاده هوشیارانه‌ی مردم از فرصت سیاسی ناشی از انتخابات و رای‌اعتراضی آن‌ها به مراتب کارسازتر از تاکتیک تحریم انتخابات بود، که در صورت تحقق، حاصل‌اش جز اعلام پیروزی ساده و دوباره‌ی احمدی‌نژاد نمی‌بود. موثرترین روی‌کرد چپ نسبت به انتخابات در آغاز طرح و تبلیغ ضرورت برگزاری انتخابات آزاد و الزام‌های آن در کنار دیگر مطالبات مهم مردم در فضای ملتهب ناشی از تنش‌ها و رقابت‌های انتخاباتی بود. طبعا چنین روی‌کردی نه با هدف منعکس کردن مطالبات مردم در پلاتفرم انتخاباتی نامزدها، بلکه با هدف دامن زدن به بحث حول مطالبات واقعی مردم و کار آگاه‌گرانه در مقیاس بزرگ و با استفاده از امکان‌های موجود صورت می‌گرفت. چپ باید به تغییر فضای سیاسی توجه می‌کرد که در اثر تحول روحیه‌ی مدافعان تحریم ایجاد شده بود و نگاه خود را به ظرفیت‌ها و پویایی‌هایی معطوف می‌کرد که در متن این شرایط مشاهده می‌شد. چپ بی‌آن که هرگز مشروعیتی به نظام عهد بوقی انتخابات در جمهوری اسلامی بدهد و یا کمترین توهمی نسبت به نامزدهای موجود برانگیزد، باید از مداخله‌ی هوشیارانه مردم در بازی انتخابات حمایت می‌کرد و در عین حال محدودیت‌های آن را باز می‌گفت.

۳) خیزش میلیون‌ها نفر از مردم علیه کودتای انتخاباتی، بحران مشروعیت جمهوری اسلامی را به طرز بی‌سابقه‌ای نمایان کرده است. هر چند در لحظه‌ی حاضر این بحران حول تقلب در انتخابات و

بیت رهبری، و نه نهاد ولایت فقیه، کانونی شده است؛ اما می‌تواند نتایج مرگباری برای رژیم به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر، پیروزی جنبشی که در اعتراض به کودتای انتخاباتی و با خواست معین ابطال انتخابات گز گرفته است، می‌تواند مسیر پیش‌روی‌های بعدی مردم ما را در پیکار برای آزادی و برابری، و سرنگونی رژیم اسلامی هموارتر کند.

(۴) مفهوم بحران مشروعیت گرچه برای خصلت‌بندی شرایط حاضر روشن‌گر است، با این وجود تصویری کامل از کلیت صحنه‌ی سیاسی به دست نمی‌دهد. در شرایط کنونی ما نه تنها با بحران مشروعیت روبه‌رو هستیم بلکه علاوه بر آن با بحران اقتدار یعنی شکاف عمیق در بلوک قدرت نیز مواجه‌ایم. این واقعیت که فصل‌الخطاب بودن ولی فقیه در میان بالایی‌ها نیز کارآیی خود را از دست داده است، شاخص‌ترین نمود بحران مشروعیت در لحظه‌ی حاضر است. این بحران سیاسی مرکب (مشروعیت و اقتدار) وضعیتی را پدید آورده است که وجه مشخصه‌ی آن نه امتناع و بی‌تفاوتی نسبت به حکومت- یعنی صرفاً زیر سؤال رفتن حق حاکمیت زمامداران - بلکه به چالش کشیدن مشروعیت و اقتدار آن است.

(۵) بحران سیاسی در کشور ما هنوز به بحران انقلابی فرا نرویده است. زیرا که هیچ جنبشی را نمی‌توان بدون مطالبه‌ی محوری و یا نیروی هژمونیک آن توضیح داد؛ و مطالبه‌ی جنبشی که آغاز شده اولاً ابطال انتخابات است، ثانیاً این جنبش در کلیت خود زیر نفوذ شبکه‌ی رهبری اصلاح‌طلبان قرار دارد. این در شرایطی است که بدیل سیاسی نیرومندی در مقابل جمهوری اسلامی در افق مشهود وجود ندارد. این جنبش در قامت کنونی خود اگر بتواند موانع پیش‌روی خود را درهم شکند و به پیروزی دست یابد، در بهترین حالت یک رفرم ساختاری را - یعنی افزایش نقش نهادهای انتخابی نسبت به نهادهای انتصابی در چارچوب نظام حاکم- بر رژیم اسلامی تحمیل می‌کند. این رخداد- با همه‌ی اهمیت و امکان‌هایی مساعدی که برای پیش‌روی‌های بعدی فراهم می‌آورد- واجد معنای انقلابی نیست؛ این تغییری است در چارچوب نظام حاکم نه تغییر چارچوب آن.

(۶) خیره شدن بر مختصات کنونی اوضاع سیاسی به معنای نادیده گرفتن پویایی درونی این جنبش نباید تلقی شود. تاریخ "باز" است و نتایج گلاویزی طبقات و نیروهای اجتماعی از پیش داده نیست. همه چیز به درایت، سیاست سنجیده، برآمد و گردآوری نیروهای در حال نبرد بستگی دارد. بنابراین گذر از این بحران سیاسی به بحران انقلابی ناممکن نیست به همان میزان که سرانجام آن خارج از اراده طبقات و نیروهای اجتماعی در حال نبرد از قبل مقدر نیست.

۷) چپ رادیکال تحت هیچ شرایطی نباید تمایل و اراده‌ی خود را جای‌گزین اراده و توانایی هم اکنون موجود مردم سازد. چپ ایران به طور سنتی هر برآمد توده‌ای را در همه‌ی سال‌های گذشته - بی توجه به تناسب واقعی نیروها- "نبرد در دوره‌ی سرنوشت‌ساز" یا "جنگ در خاکریز آخر" قلمداد کرده است. این امر کمکی به پیش‌روی جنبش مردمی نمی‌کند. تنها با "عقل سرد" و "خوش‌بینی اراده" می‌توان پویایی درونی جنبش توده‌ای را شناسایی و در جهت ارتقاء آن تلاش کرد. به علاوه دیرآمدگانی که درک روشنی از توان و ظرفیت مردم ندارند، و در ساختن آن نقشی ایفا نکرده‌اند، نمی‌توانند در پیشاپیش حرکت آنان قرار گیرند.

۸) برای آن که جنبش اعتراضی بتواند با آهنگ مناسبی گسترش یافته و بقا و پایداری خود را تضمین کند، لازم است اولاً تا آنجا که می‌تواند از خواست حداقلی و فراگیر، که در عین حال بتواند حتی در صفوف محافظه‌کاران شکاف ایجاد کند، حرکت کند. ثانیاً، از روش‌های گوناگون نافرمانی مدنی، هم- چون تاکتیکی کارآ، بهره گیرد و ابعاد نافرمانی را متناسب با رشد جنبش در اشکال مختلف گسترش دهد. عنصر اصلی در این تاکتیک، خصلت مسالمت آمیز روش‌های مبارزه و بُرد و دامن‌دهی توده‌ای آن است. ثالثاً، مبارزه‌ی جنبش‌های اجتماعی برای دستیابی به خواست‌های معین خود- که امری دایمی است- نه تنها در برابر پیش‌روی جنبش اعتراضی عمومی قرار ندارد، بلکه می‌تواند به آن یاری رسانده و آن را تقویت کند. با این همه نباید فراموش کنیم که در شرایط کنونی اساساً با حرکت حول خواست عمومی و مشترک مردم است که می‌توان فضای سرکوب را شکافت و مبارزه را ادامه داد. از این رو، آن حلقه‌ی کلیدی که ما را از این بن‌بست می‌رهاند همین خواست مشترک ابطال انتخابات است که از قدرت بسیج فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در این شرایط، بازگشت به "جنگ موضعی" یعنی برجسته کردن درخواست‌های موردی، صنفی و گروهی هر چند لازم است اما این امر نباید تحت هیچ شرایطی به کم بها دادن به "جنگ جبهه‌ای" یعنی همین مبارزه عمومی، فراگیر و وحدت بخش مردم (بر سر ابطال انتخابات) منجر شود. نبرد در این دو جبهه در برابر هم قرار ندارد بلکه یکدیگر را تقویت می‌کند. مساله اصلی در شرایط کنونی این نیست که صرفاً بازوی کمکی این جنبش را تقویت کنیم، بلکه علاوه بر آن این است که چگونه می‌توان راه‌های دوام و پیش‌روی همین جنبش را مشخص و در عمل به کار بست.

۹) مبارزه برای سوسیالیسم از امروز، وظیفه دایمی و تعطیل‌ناپذیر چپ است. پیش‌روی در این مبارزه در گرو این است که چپ اولاً، تصور روشنی از منطق پیکار علیه استبداد دینی و برای

دموکراسی داشته باشد و به الزام‌های این مبارزه پاسخی در خور دهد. و برای برپایی جنبشی فراگیر و نیرومند در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و در دفاع از چند پرنسیب اساسی دموکراسی- که بدون تحقق آن‌ها پاگیری هیچ شکل از دموکراسی ناممکن است- همچون حقوق برابر شهروندی، سکولاریسم، پلورالیسم، حاکمیت مردم، جمهوری، و مخالفت با هر گونه مداخله خارجی بکوشد؛ جنبشی مبتنی بر همکاری گرایش‌های گوناگون، که در آن هیچ کس به دلیل حضور در این جنبش ناگزیر از دست شستن از پلاتفرم اخص خود نشده و به زائده دیگران بدل نشود. بدون پا گرفتن چنین جنبشی، حتا اگر سرنگونی رژیم اسلامی ممکن باشد، جلوگیری از تکرار فاجعه‌ی انقلاب ۵۷ بی‌گمان ناممکن است. ثانیاً، باید منطق به میدان آمدن جنبش‌های اجتماعی را تشریح کند و برای تنگ‌تر کردن حلقه‌ی محاصره به دور جمهوری اسلامی تلاش کند. ثالثاً، برای گسست کامل از سوسیالیسم روسی، و بازسازی يك چپ عميقا دموکراتیک، ضد سرمایه‌داری، فمینیست و طرفدار محیط زیست تلاش کند. رابعاً، ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم و برپایی اتحاد بزرگ مدافعان سوسیالیسم را تشریح نماید و گفت‌وگو میان لیبرالیسم را مورد چالش قرار دهد.